



در آمدی بر ادله موافقان مفهوم شرط در پرتو انحصار علیت*

دکتر ابوالقاسم ولی زاده^۱

استادیار دانشگاه ارومیه

Email: a.valizadeh@urmia.ac.ir

محمد مهدی ولی زاده

دانش پژوه سطح چهار فقه و اصول حوزه علمیه قم و دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه معارف اسلامی

Email: Valizadeh.maaref@gmail.com

چکیده

یکی از مفاهیم مخالف، مفهوم شرط است که جایگاه ویژه‌ای در میان مباحث الفاظ علم اصول دارد و به سبب اهمیت و فراوانی نسبت به دیگر مفاهیم، همواره موضوع گفت‌وگو میان دانشیان علم اصول بوده است. در پژوهش پیش‌رو، ظهور قضیه شرطیه در مفهوم، به روش توصیفی انتقادی بررسی شده است. در این تحقیق پس از تبیین محل نزاع، ضمن بازخوانی بی‌سابقه ادله و شواهد موافقان مفهوم شرط با محوریت مدارس مشهور اصولی و اختصاص دادن بحث به «انحصار علیت» که پرتو فدارترین راه برای اثبات مفهوم شرط است، حدود ده وجه ذکر شده است. پس از دسته‌بندی نو و ضابطه‌مندسازی ادله و نقد آن‌ها، اکثر ادله مخدوش شمرده شده‌اند. آنگاه تمسک به اطلاق جزا که متقن و مصون از اشکالات ادله دیگر است، به عنوان راهی نو برای اثبات انحصار علت از یکی از اصولیان با تقریبی از سوی نگارنده ارائه شده است. این کارآمدترین راه برای اثبات مفهوم به نظر می‌رسد و طبق آن، مفهوم شرط مصطلح ثابت می‌شود.

کلیدواژه‌ها: مفهوم شرط، انتفای سنخ حکم، ادله مفهوم شرط، مفهوم مخالف، انحصار علت،

اطلاق شرط.

*. مقاله پژوهشی؛ تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۰۸/۱۳؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۸/۱۲/۲۰.

۱. نویسنده مسئول

An introduction to the arguments of those who agree with the concept of condition in the light of the monopoly of causality

Dr. Abolghasem Valizadeh, Assistant Professor of Urmia University (Corresponding Author)

Mohammad Mehdi Valizadeh, Scholar level four jurisprudence and principles of the seminary of Qom and a Graduate Master of the University of Islamic Studies

Abstract

One of the opposite concepts is the concept of condition, which has a special place among the topics of the words of the science of principles, and due to its importance and frequency compared to other concepts, it has always been the subject of discussion among scholars of the science of principles. In the present study, the indication of the conditional theorem to the concept has been studied in a descriptive-critical way.

In this study, after explaining the location of the dispute, while unprecedentedly reviewing the arguments and evidences of those who agree with the concept of condition with the focus on well-known principled schools and assigning the discussion to "causal monopoly" which is the most popular way to prove the concept of condition, about ten aspects are mentioned. After new categorization and standardizing arguments and their critique, most of the arguments have been distorted. Then the reliance on the application (etlagh) of the main clause (jaza), which is sound and safe from the defects of other evidences, is presented as a new way to prove the exclusivity of the cause from one of the scholars of the principles with an explanation by the author. This seems to be the most efficient way to prove the concept, and according to it, the concept of the condition is proved.

Keywords: concept of condition, annulment of sentence type, arguments of concept of condition, opposite concept, monopoly of cause.

مقدمه

مفهوم شرط به معنای انتفای طبیعت حکم جزا، به صورت سلب کلی در صورت انتفای شرط است. این بحث از مباحث اصولی کاربردی و پرثمر در فقه می‌باشد؛ زیرا اگر وجود آن اثبات شود در استنباط حکم مخالف منطوق ادله و نیز در تعارض میان منطوق و مفهوم مخالف (مانند تخصیص عام با مفهوم و ترتب بحث تعدد شرط و وحدت جزا) یا تعارض میان دو مفهوم (مانند غایت و شرط یا وصف و شرط) اثر خواهد داشت. همچنین در مباحث اصولی از جمله استدلال به آیه نبأ بر حجیت خبر واحد می‌توان از مفهوم شرط استفاده کرد.

پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این پرسش است که «آیا قضیه شرطیه در صورت انتفای شرط، ظهور در انتفای طبیعت حکم جزا به صورت سلب کلی دارد یا خیر؟» همچنین در پی آن است تا به پرسش‌هایی از قبیل «مشهور اصولیان چگونه مفهوم شرط را ثابت کرده‌اند؟ ادله موافقان مفهوم شرط چیست؟ آیا از طریق انحصار علیت می‌توان مفهوم را ثابت کرد؟ پاسخ دهد.

پیشینه تحقیق و نوآوری‌های پژوهش

در زمینه موضوع تحقیق، کتاب مستقلی تألیف نشده است. ولی در کتب اصولی، نخستین بحثی که ضمن عنوان مفاهیم مخالف به آن پرداخته شده، همین موضوع است. همچنین شمار اندکی از پایان‌نامه‌ها و مقالات به این موضوع اختصاص یافته‌اند. مانند: پایان‌نامه بررسی اصولی مفهوم شرط و آثار فقهی آن (سیدمهدی حسینی محفوظ، دانشگاه قم، ۱۳۸۵)؛ مقاله مفهوم الشرط و اثره فی الاحکام الشرعیة (عبدالرحمن القرنی/مجلة الحکمة) که فقط به آرای اهل سنت توجه داشته است؛ مقاله ناکارآمدی نظریه مشهور در توجیه تعلیق سنخ حکم در باب مفهوم شرط (محمدرسول آهنگران و دیگران، پژوهش‌های فقهی ۱۳۹۱) که به بررسی راه‌حل‌ها در تنافی تعلیق سنخ حکم با جزئیت معنای هیئت پرداخته است.

انگیزه اصلی نگارنده برای تحقیقی همراه با نوآوری، نقصان عمده پژوهش‌های پیشین است که هرچند دیدگاه مشهور موافقان مفهوم شرط بر انحصار علیت بوده ولی ادله آن‌ها مورد توجه و واکاوی قرار نگرفته و رویکرد غالب بر تحلیل و ارزیابی انتقادی آن‌ها نبوده است. در این پژوهش پس از بیان دقیق محل بحث، با تمرکز بر ادله مطرح شده از سوی موافقان در نگاه‌های اصولیان قدیم و جدید، ضمن بازبینی و سامان دهی ادله، آن‌ها را نقد و ارزیابی کرده است. همچنین تحقیق حاضر در پی ارائه راه‌حل‌های جدید برای مفهوم شرط و افزودن به وجوه و مناقشات بوده است. تمایز اصلی این نوشتار با پژوهش‌های هم‌سنخ را می‌توان مطالعه تطبیقی و نظر جدی به مدارس مشهور اصولی و ارائه دسته‌بندی نو از ادله دانست.

بیان مسئله

قضیه تشکیل شده از ادوات شرط، فعل شرط (مقدم) و جزای شرط (تالی) را در اصطلاح ادیبان قضیه شرطیه می‌نامند و گاهی از آن به «تعلیق الحکم علی الشرط یا تقييد الحکم بالشرط» تعبیر می‌شود. در این قضیه، تحقق حکم مذکور در جزا، معلق و متوقف بر وقوع شرط می‌شود.

مفهوم، حکم غیر مذکوری است که لازم بین به معنای اخص برای حکم منطوق است (میرزای قمی، ۳۹۳/۱؛ نایینی، اجود التقریرات، ۲۴۳/۱؛ خویی، محاضرات، ۵۴/۵). محور مفهوم، مجموع قضیه است نه خصوص مقدم یا تالی و مفهوم داشتن قضیه شرطیه به آن معنا است که این قضیه، ظهور در انتفای سنخ حکم جزا در صورت انتفای شرط دارد (آخوند خراسانی، ۲۳۶) و «انتفاء عند الانتفاء» همیشه آشکارترین فایده شرط است (میرزای قمی، ۳۹۹/۱؛ شهید ثانی، ۱۱۲).

کسانی که مفهوم را پذیرفته‌اند، مفهوم بالجمله را اراده کرده‌اند نه فی الجمله؛ یعنی با انتفای شرط، حکم جزا به صورت سالبه کلیه و از هر راهی منتفی می‌شود. البته منکران مفهوم شرط، ملزم به پذیرش مفهوم حداقلی و فی الجمله هستند؛ زیرا ظاهر نرفتن حکم بر طبیعت «بما هی هی» آن است که حکم طبیعت مقید به شرط را ندارد و گرنه ذکر شرط و تعلیق حکم بر آن لغو می‌شود، بنابراین کم‌ترین فایده شرط، «انتفاء عند الانتفاء» جزئی است ولی این غیر از مفهوم موضوع بحث است.

نزاع در مفهوم شرط در صورتی است که شرط در قضیه شرطیه، قید هیئت باشد تا مفادش تعلیق حکم تالی بر حکم مقدم شود؛ زیرا اگر قید ماده باشد، در واقع مصداق مفهوم وصف می‌شود که از محل بحث خارج است (خویی، مصباح الاصول، ۲۶۵/۱؛ خویی، محاضرات، ۶۵/۵؛ انصاری، ۲۶۷/۱). برای مثال در جمله «ان جاء زید فاکرمه»، شرط اگر قید هیئت باشد، وجوب اکرام مقید به آمدن است. اگر قید ماده باشد، آمدن ظرف خود اکرام است و وجوب مطلق و فعلی خواهد بود، لذا جمله به شکل وصف در می‌آید: اکرام زید ثابت عند مجیئه.

گفت‌وگویی طرفین در آن است که جمله شرطیه دلالت بر تعلیق سنخ حکم می‌کند یا نه؟ ولی در دلالت قضیه بر انتفای شخص حکم در صورت انتفای شرط، هیچ‌گونه اختلافی نیست (زیرا حداقل مفاد قضیه شرطیه است والا تعلیق الحکم بالشرط معنا پیدا نمی‌کند) و این مدلول غیر از مفهوم محل بحث است.

منکران مفهوم فقط می‌توانند حصر در تعلیق سنخ حکم را رد کنند و انکار حصر در شخص حکم جایی ندارد (عراقی، مقالات، ۴۰۵/۱). برای انتفای شخص حکم، مجرد فهم علیت شرط برای جزا کافی است، هر چند علیت غیرتامه و غیرمنحصره باشد، ولی طبق نظر مشهور برای انتفای سنخ حکم، فهم

منحصربه‌بودن علیت لازم است.

سنخ حکم به معنای طبیعت کلی حکم موجود در جزا است که با قطع نظر از خصوصیت شرطش لحاظ می‌شود، ولی شخص حکم، حکم موجود در جزا است که خصوصیت تقید به شرطش در آن لحاظ شده است؛ مثلاً شخص حکم در جمله «ان جاء زید فاکرمه»، اکرام ناشی از آمدن زید است.

انواع شرط

از آنجاکه از طرفی قضیه شرطیه دارای گونه‌های متفاوتی است و برای اغراض مختلفی به کار می‌رود و از طرف دیگر همه آن‌ها محل نزاع دلالت بر مفهوم شرط نیستند، نخست به انواع آن اشاره می‌شود:

ا. توقف تالی بر شرط، تکوینی و عقلی و قهری باشد:^۱ این نوع، خارج از محل نزاع است و مفهوم ندارد؛ زیرا انجام تالی قبل از تحقق شرط، معقول نیست، بلکه قضیه شرطیه در این صورت فقط در مقام بیان تحقق حکم موقع تحقق موضوعش است و موقوف‌علیه وجود ندارد؛ لذا نسبت توقفی میان شرط و جزا برقرار نیست و جزا، شخص حکم است. همچنین اگر این نوع قضایای شرطیه مفهوم داشت، باید همه قضایا حتی حملیه دارای مفهوم بودند؛ زیرا قضیه حملیه هم به شرطیه منحل می‌شود (وجود موضوع: مقدم، ثبوت محمول: تالی).

ب. توقف، جعلی و اعتباری و تشریحی باشد:^۲ این نوع، محل نزاع است (نایینی، اجودالتقریرات، ۴۱۸/۱؛ نایینی، فوائد الاصول، ۴۸۱/۲ تا ۴۸۳؛ خویی، مصباح الاصول، ۲۷۳/۱؛ خویی، محاضرات، ۷۱/۵).

به بیان دیگر، نزاع در دلالت قضیه شرطیه بر مفهوم، مبتنی بر وجود سه امر است که در نوع فوق جمع شده‌اند:

۱. موضوع غیر از شرط باشد؛ یعنی موضوع دارای دو حالت (واجد شرط و فاقد شرط) باشد نه به‌گونه‌ای که قضیه شرطیه صرفاً برای بیان موضوع حکم آمده و تک حالتی است.
۲. تعلیق و توقف بر شرط، عقلی و در واقع نباشد، بلکه مربوط به عالم الفاظ باشد؛ زیرا مفهوم، مدلول التزامی لفظ است، نه به‌گونه‌ای که ذکر در قضیه شرطیه دخلی در توقف آن‌ها نداشته و توقف قهری و تکوینی بوده باشد (خویی، محاضرات، ۸۲/۵).
۳. مولا در مقام بیان قید دخیل در نفس حکم جزا باشد نه در مقام بیان موضوع یا بیان متعلق جزا. در

۱. مانند: «ان رزقت ولدا فاختنه، ان جانک زید فاستقبله، ان رکب الامیر فخذ رکابه، ان ملکت شیئا تصدق به».

۲. مانند: «ان کان زید عالماً فاکرمه» و «ان جانک زید فأضفه».

مقام بیان موضوع مانند: «ان رزقت ولدا فاختنه»؛ یعنی بر کسی که فرزنددار می‌شود، واجب است فرزندش را ختنه کند. در مقام بیان متعلق حکم جزا مانند: «اذا قمتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهكم» که ارشاد به شرطیت طهارت در صلاة است؛ یعنی نمازی که مکلف به انجامش هستید، باید با وضو باشد. در مقام بیان قید نفس حکم جزا مانند: «ان جاءك زيد فاکرمه»؛ یعنی وجوب اکرام معلق بر آمدن زید است (تبریزی، درس خارج اصول، جلسه ۳۱۷؛ مددی، جلسه ۶۸ و ۶۹).

دیدگاه‌ها

در ظهور و عدم ظهور قضیه شرطیه در مفهوم به معنای مذکور، اختلاف بسیاری میان فقها و اصولیان واقع شده است.

مشهور قدمای شیعه مفهوم شرط را پذیرفته‌اند،^۱ ولی عده‌ای مانند سیدمرتضی (علم الهدی، ۴۰۶/۱)، ابن‌زهره،^۲ شیخ حرعاملی (الفوائد الطوسیه، ۲۷۹) و نیز برخی از اصولیان عامه^۳ آن را انکار کرده‌اند. برخی هم میان جزای اخباری و انشائی تفصیل داده‌اند و مفهوم را تنها در جملات شرطیه دارای جزای انشائی، پذیرفته‌اند (محمدتقی اصفهانی، ۴۲۴/۲؛ قزوینی، ۱۲۰).

از اصولیان معاصر نیز بزرگانی مانند آخوند خراسانی (۲۳۲ تا ۲۳۴)، حائری یزدی (۱۹۱/۱) و امام خمینی (مناهج الوصول، ۱۸۲/۲ تا ۱۸۳) منکر مفهوم شرط شده‌اند و عده‌ای از جمله محقق نائینی (اجودالتقریرات، ۴۱۸/۱ تا ۴۱۹؛ فوائد الاصول، ۴۸۲/۲ تا ۴۸۳)، عراقی (مقالات، ۴۰۵/۱ تا ۴۰۶؛ نه‌ایة الافکار، ۴۷۸/۲ تا ۴۸۰)، خویی (مصباح الاصول، ۲۶۸/۱ تا ۲۶۹؛ محاضرات، ۷۶/۵)، شهید صدر (دروس، ۱۳۱/۳؛ بحوث، ۱۶۸/۳) و روحانی (۲۳۳/۳، ۲۳۶، ۲۳۷) با ادله متفاوتی مفهوم شرط را ثابت دانسته‌اند.

وجوه دلالت بر مفهوم

به طور کلی انعقاد مفهوم شرط متوقف بر دلالت شرط بر دو امر است: ۱. سنخ حکم بودن جزا؛ ۲. ربط به نحو علیت انحصاری (شهیدی پور، ۲۶۸/۴ تا ۲۷۲).

۱. نک: مفاتیح الاصول، ۲۰۷؛ نراقی، مناهج الاحکام، ۱۲۸؛ قوانین الاصول، ۳۹۵/۱؛ الفصول الغرویه، ۱۴۷؛ معالم الاصول، ۷۷؛ بهبهانی، الفوائد الحائریه، ۱۸۳؛ مطارح الانظار، ۲۸۸/۲؛ تقریرات المجدد شیرازی، ۱۵۰/۳.
 ۲. به نقل از معالم الاصول، ۷۷؛ مفاتیح الاصول، ۲۰۷.
 ۳. نک: آمدی، الاحکام، ۱۱۱/۳؛ نسفی، کشف الاسرار، ۴۱۶/۱؛ التوضیح حنفی، ۱۴۵/۱؛ باقلانی، التقریب، ۳۶۳/۳؛ باجی، احکام الفصول، ۵۲۸/۲؛ غزالی، المستصفی، ۲۱۱/۲؛ ابن حزم، الاحکام، ۱۱۵۱/۷؛ مفاتیح الاصول، ۲۰۷؛ هداية المسترشدين، ۴۲۴/۲.

فائان به مفهوم، برای اثبات مدعای خود طرق مختلفی را پیموده‌اند. اکثر اصولیان، اختلاف را در انحصار علیت دانسته و مدار مفهوم را بر علت منحصره بودن شرط قرار داده‌اند (روحانی، ۲۱۷/۳)، در پی آن وجوه متعددی بر این دلالت اقامه کرده‌اند و از این طریق به دنبال اثبات سنخ حکم بودن جزا نیز بوده‌اند؛ زیرا معیار انتفای سنخ حکم را انحصار علت دانسته‌اند. در مقابل، عده‌ای با مشاهده ورود اشکالات متعدد بر طریق نخست، از آن روی‌گردان شده و طرق دیگری را برگزیده‌اند و از بحث‌های چالش‌انگیز انحصار علیت در امان مانده‌اند. بررسی راه‌های غیرانحصار علیت از رسالت این تحقیق خارج است.^۱

به باور نگارندگان، ادله‌ای که بر انحصار علیت آورده می‌شود، فقط انتفای جزا موقع انتفای شرط را ثابت می‌کنند و برای سنخ حکم بودن جزا (معلول) کافی نیستند؛ لذا پیش از ورود به بحث انحصار علت، باید وجه سنخ حکم بودن جزا روشن شود. در هر صورت برای اثبات دلالت بر مفهوم، باید منشأ ظهور (وضع یا قرینه عام) برای ظهور قضیه شرطیه در انتفای سنخ حکم ارائه شود.

أ. سنخ حکم بودن جزا

جمله شرطیه برای تعلیق بر منشأ حکم به کار برده می‌شود (مروی، جلسه ۹۶، تاریخ ۹۵/۰۲/۰۸). جزا در جملات شرطیه، طبیعی حکم است؛ زیرا شرط در موضوع حکم جزا اخذ نمی‌شود. مثلاً آنچه معلق بر زوال است، وجوب صلاة است نه وجوب صلاة عند الزوال (مددی، جلسه ۶۹). به بیان دیگر در جملات شرطیه، تعلیق پس از اتمام نسبت حکمی تامه در جزا صورت می‌گیرد و فعلیت آن را تقیید می‌زند؛ لذا سنخ حکم جزا می‌تواند معلق بر شرط شود؛ زیرا نسبت تامه محقق شده و عرف می‌تواند نظر مستقل به طبیعت حکم داشته باشد و همچنین به اطلاق تعلیق هم تمسک می‌شود (هاشمی شاهرودی، جلسه ۵۳۷ و ۵۴۶؛ دانش فر، شماره ۵۰).

ب. انحصار علیت شرط

از آنجا که «ثبوت عند الثبوت» در قضایای شرطیه دارای مراتبی می‌باشد و در چگونگی آن‌ها اختلاف شده است، باید مرتبه علت منحصره و مراتب پیش از آن به صورت جداگانه بررسی شوند تا کیفیت دلالت جمله شرطیه، ثبوت مفهوم شرط و کارآمدی طریق انحصار علیت روشن شود:

۱. ترتب تالی بر مقدم به صورت ملازمه
۲. ترتب تالی بر مقدم به صورت ترتب معلول بر علت آن
۳. ترتب به صورت علیت منحصره^۲ (آخوند خراسانی، ۲۳۱؛ خویی، مصباح الاصول،

۱. نک: مسلک محقق عراقی، سنخ حکم است. مسلک محقق خویی، مدلول تصدیقی است و مسلک شهید صدر، نسبت توقیه است.

۲. نک: منتقی الاصول، ۲۱۴ تا ۲۱۳/۳.

۲۶۶۵/۱ تا ۲۶۶۶؛ خویی، محاضرات، ۶۵/۵؛ نائینی، اجودالتقریرات، ۴۱۵/۱).

دلالت بر مجموع این سه امر در صورتی همان مفهوم محل نزاع است که دلالت به نحو کلی، ضابطه مند و بدون تکیه بر قرائن خاص باشد.

اینک به بررسی این موارد می‌پردازیم:

مورد اول: دلالت بر ملازمه قطعی است و ظاهر عرفی قضیه شرطیه همین است؛ زیرا استعمال آن در موارد ترتب، اتفاقی یا غلط است یا نادر و مجاز، محتاج به رعایت ارتباط و نصب قرینه می‌باشد (انصاری، ۲۴/۲؛ آخوند خراسانی، ۲۳۱؛ خویی، مصباح الاصول، ۲۶۶/۱؛ خویی، محاضرات، ۶۶/۵؛ نائینی، اجودالتقریرات، ۴۱۶/۱).

مورد دوم: شیخ انصاری معتقد است که ظاهر قضیه شرطیه و رابطه معتبر در آن، سببیت و علیت شرط برای جزا است و بسیاری از استعمالات قضیه شرطیه چنین است؛ به طوری که میرزای قمی و صاحب فصول موارد غیر آن را تأویل کرده‌اند. منشأ این ظهور، وضع ادوات شرطیه است نه اطلاق جمله و اطلاق شرط (انصاری، ۲۶۲ تا ۲۶۳).

محقق نائینی سخن شیخ انصاری را نپذیرفته و گفته است: قضیه شرطیه برای این امر وضع نشده است، ولی ظاهر قضیه شرطیه که جعل مقدم و جعل تالی می‌باشد (یعنی دلالت سیاقی و هیئت ترکیبی)، ترتب تالی بر مقدم است و این کاشف از آن است که در واقع، مقدم علت تالی است والا لازم می‌آید ظاهر کلام با واقع مطابق نباشد با اینکه متکلم در مقام بیان است (نائینی، اجودالتقریرات، ۴۱۶/۱).

محقق خویی در پاسخ به محقق نائینی می‌گوید: ترتب معلول بر علت، مدلول قضیه شرطیه نیست؛ زیرا از طرفی میان ترتب تالی بر مقدم در مقام اثبات و ترتب در مقام ثبوت (علی)، ملازمه‌ای وجود ندارد (خویی، مصباح الاصول، ۲۶۷/۱) و از طرف دیگر، استعمال قضیه شرطیه در غیر موارد ترتب معلول بر علت، مجازی نیست و بدون اعمال عنایت و نصب قرینه هم صحیح است (خویی، مصباح الاصول، ۲۶۷/۱؛ محاضرات، ۶۶/۵ تا ۶۷).

به عقیده نگارندگان در صدق قضیه شرطیه، ملازمه گرچه معتبر است ولی کافی نیست، بلکه باید شرط و جزا هرچند به نحو ادعایی، علت و معلول باشند والا تقدیم و تأخیر میان مقدم و تالی و آوردن «فاء» ترتیب معنا ندارد. در مواردی که در واقع علت و معلول نباشند، هرچند به صورت ارتکازی، نازل به منزله وجود رابطه می‌شود؛ لذا مورد دوم از مراتب قطعی دلالت قضیه شرطیه است، هرچند دلیلی بر وضع وجود ندارد.

مورد سوم: انحصار علیت به معنای گردآمدن ویژگی‌هایی در علت است که عبارت‌اند از: تأثیر فعلی و

علیت تامه و جانشین ناپذیری (عدم عدل و بدل به صورت عطف با او).

بسیاری از اصولیان قائل به مفهوم شرط، آن را از طریق پذیرش انحصار علیت پذیرفته‌اند.

در سخنان این گروه از اصولیان، وجوه متعددی برای ظهور قضیه شرطیه در مورد سوم اقامه شده است و بر حسب تتبع، بیش از ده وجه برشمرده‌اند. البته برخی از این موارد ادغام‌شدنی بوده و مستقل نیستند، ولی با دسته‌بندی نو به بررسی اکثر آن‌ها خواهیم پرداخت:

اول: بنای عقلا

بنای عقلا بر آن است که قید مذکور در کلام متکلم عاقل مختار و حکیم برای غرض عقلایی است و ارتباط اصل حکم با قید، قصد شده است؛ زیرا اصل بر لغوبودن است. با این پیش‌فرض اگر در تمام الموضوع با جزء الموضوع بودن قیدی شک شود، از آنجاکه متکلم در مقام بیان است و اگر قید دیگری هم دخیل بود باید بیان می‌کرد ولی ذکر نکرده است، در این صورت اصالة الاطلاق (که اصل عقلایی است) جاری می‌شود. بنابراین قید، تمام الموضوع است؛ یعنی موضوع کاملاً وابسته به آن است و با انتفای آن، حکم مشروط منتفی می‌شود (خمینی، تنقیح الاصول، ۲/۲۷۵ تا ۲۷۶).

گفته شده که این استدلال مورد پذیرش قدمای اصولیان بوده است (طباطبایی بروجردی، ۳۰۰؛ خمینی، تنقیح الاصول، ۲/۲۷۵). البته به این شکل در کتب قدما یافت نشد، ولی میرزای قمی و میرزای شیرازی به لغوبودن تعلیق بدون دلالت بر «انتفاء عند الانتفاء» اشاره کرده‌اند (میرزای قمی، ۱/۳۹۷؛ حسینی شیرازی، ۳/۱۵۴ تا ۱۵۵).

از این وجه چنین پاسخ داده شده است: اصل عقلایی لغوبودن و اطلاق، پذیرفتنی است ولی این اصل، دلالت بر مفهوم را ثابت نمی‌کند؛ زیرا احتمال جایگزین شدن موضوع دیگر، منافاتی با اصول عقلایی ندارد (آنچه منافات دارد دخل شیء دیگری در ترتب حکم بر موضوع است، لذا اصالة الاطلاق آن را نفی می‌کند ولی نفی دخل شیء دیگر، برابر با انحصار علیت شرط نیست). در آیه شریفه «و استشهدوا شهیدین من رجالکم» (۲۸۲/بقره)، از آنجاکه به جای دو شاهد، موضوع دیگری نیز قابل نیابت است،^۱ قضیه شرطیه مستخرج از آیه مفهوم ندارد. به بیان دیگر، آنچه با اصل عقلایی مذکور ثابت می‌شود، عدم دخل شیء دیگر در معیت شرط مذکور است (به صورت جزء الموضوع)؛ در حالی که مفهوم و انتفای حکم موقع انتفای شرط در صورت اثبات عدم قیام شیء دیگر در جای شرط مذکور (انحصار علت) منعقد می‌شود (علم الهدی، ۱/۴۰۶؛ خمینی، تنقیح الاصول، ۲/۲۷۷).

ایراد دیگری نیز می‌توان گرفت که اولاً صورت اول وجه مستقلی نیست؛ زیرا بخش عمده آن همان

۱. مانند ضمیمه کردن شهادت دو زن به شهادت مرد یا ضمیمه کردن یمین به شاهد اول.

تمسک به اطلاق است (که در وجوه بعدی خواهد آمد)، هرچند در اینجا بنای عقلا و اصل عقلایی بسترساز آن شده باشد؛

ثانیاً خروج شرط از لغویت، مقام حجیت و دلالت لفظی را که جایگاه مفهوم است، ثابت نمی‌کند (میرزای قمی، ۳۹۷/۱).

دوم: ادله لفظی

برای دلالت لفظی جمله شرطیه بر انحصار علت، ادله متعددی از سوی موافقان مفهوم شرط ارائه شده است و در این نوشتار، نه مورد از آن‌ها بررسی می‌شود. برخی از این ادله به دنبال اثبات وضع هستند و در مقابل، بیشتر آن‌ها از طریق مقدمات حکمت، ظهور اطلاقی را ثابت می‌کنند:

أ. مقتضای وضع

۱. تبادر: بر اساس این دلیل، ادات و جمله شرط برای افاده علیت منحصره وضع شده است؛ زیرا از قضیه شرطیه، علیت منحصره شرط و انتفای جزا موقع نبودن شرط متبادر می‌شود؛ مثلاً فهم عرف از جمله «أعط زیداً ان أکرّمک»، معنای «الشرط فی اعطائه اکرّمک» است و به ضمیمه اصل عدم نقل، تبادر در لغت و شرع نیز ثابت می‌شود (صاحب معالم، ۷۸؛ میرزای قمی، ۳۹۶/۱؛ حائری اصفهانی، ۱۴۷).

اکثر اصولیان این مدعا را نپذیرفته‌اند و بر آن خدشه وارد کرده‌اند (خویی، مصباح الاصول، ۲۷۲/۱). در رد آن گفته شده که از یک سو قضیه شرطیه راجع به علت غیر منحصره و حتی در مطلق ملازمه بسیار به کار می‌رود و عنایت و مجازی نیز در این استعمالات دیده نمی‌شود. مانند: «اذا بلغ الماء قدر کّر لم ینجّسه شیء» که قطعاً کزیت آب علت غیر منحصره عصمت از نجاست است.

از سوی دیگر عقلا در مقام احتجاج، سخن کسی را که مفهوم داشتن کلام خود را نفی می‌کند، صحیح می‌دانند و می‌پذیرند و وی را ملزم به مفهوم نمی‌کنند. سیره عقلا در قضایای شرطیه بدون مفهوم و کثرت استعمال این چنین قضایا، مانع از حصول تبادر علیت منحصره می‌شود؛ لذا ظهور وضعی در مفهوم شکل نمی‌گیرد (آخوند خراسانی، ۲۳۲).

همچنین می‌توان گفت: اولاً در خصوص مثال مذکور ممکن است که تبادر انحصار به سبب تقدم تالی بر مقدم باشد نه صرف قضیه شرطیه؛ ثانیاً معلوم نیست، فهم عرف مستند به ظهور وضعی باشد و این جنبه ظهور، محتاج اثبات است.

۱. انصراف: اطلاق قضیه شرطیه، منصرف به علیت منحصره است؛ زیرا علت منحصره، کامل‌ترین مصداق شرط است (عراقی، نه‌ایة الافکار، ۴۸۱/۲؛ آخوند خراسانی، ۲۳۲).

به نظر می‌رسد این دلیل پذیرفته نیست و در صغرا و کبرا آن می‌توان مناقشه کرد:

اولاً اکملیت موجب انصراف نمی‌شود، چون ظهور با شدت انس ذهن بین لفظ و معنا حاصل می‌شود و اکملیت ثبوتی در خارج، ملازمه‌ای با مقام اثبات و قضیه شرطیه ندارد و انس ذهنی را ایجاد نمی‌کند. همچنین استعمال در غیراکمل (علت غیرمنحصره) هم بسیار است (آخوند خراسانی، ۲۳۲). بنابراین منشأ انصراف چه کثرت استعمال باشد چه کثرت وجود، باید طرف مقابل نادر باشد، درحالی‌که در علت منحصره چنین نیست؛

ثانیاً علت منحصره، اکمل مصادیق شرط نیست؛ زیرا علیت که به معنای وابستگی و تعلیق است، شدت و ضعف ندارد و در همه علل به طور یکسان وجود دارد. به بیان دیگر انحصار و عدم انحصار صفتی خارج از ماهیت علیت‌اند و از تعدد و وحدت علت، انتزاع می‌شوند (همو). حیثیت وجودی علت تامه به خودی خود کامل است؛ چه منحصره باشد چه غیرمنحصره.

ب. مقتضای اطلاق

دلالت شرط از طریق اطلاق، عمده‌ترین راه اثبات علیت منحصره است که اصولیان متعرض آن شده‌اند و به گونه‌های متعددی استدلال کرده‌اند. در این نوشتار هفت وجه، نقد و بررسی می‌شود:

۱. **اطلاق ادات شرط:**^۱ ادات شرط برای افاده لزوم، ترتب و تعلیق وضع شده است و این معنای کلی دارای مصادیقی مانند ترتب به صورت علیت تامه منحصره، علیت غیرمنحصره و علیت ناقصه است. اگر متکلم در مقام بیان باشد و بخواهد فرد دوم یا سوم را بیان کند، محتاج بیان زائد است (به صورت جایگزین در علت غیرمنحصره و به صورت جزء العلة در علت ناقصه) و از آنجا که بیان زائدی نیاورده است، با تمسک به اطلاق ادات شرط، علیت منحصره شرط استفاده می‌شود؛ زیرا خصوصیت علیت منحصره، عدمی است و نیازی به بیان زائد ندارد. مانند: استفاده و جوب نفسی از اطلاق صیغه امر (آخوند خراسانی، خمینی، تنقیح الاصول، ۲/۲۷۸ تا ۲۷۹).

بر اساس این استدلال، ادات شرط بر اصل ارتباط میان شرط و جزا دلالت دارد و اطلاق آن، نوع ارتباط را مشخص می‌کند.

در رد استدلال مذکور، پاسخ‌هایی داده شده است:

اولاً ادات شرط دارای معنای حرفی است و مقدمات حکمت در معنای حرفی جاری نمی‌شوند، زیرا معنای حرفی جزئی است و معنای جزئی تقییدشدنی نیست تا قابل اطلاق باشد. همچنین اطلاق و تقیید، مستلزم لحاظ استقلالی‌اند، درحالی‌که معنای حرفی با لحاظ آلی و ابزاری است (آخوند خراسانی،

۱. برخی مانند محقق مشکینی در حاشیه کتابیه (۲۷۳/۲) و محقق روحانی در منتقى الاصول (۲۲۴/۳)، اطلاق هیئت شرط را نیز به ادات شرط ملحق کرده‌اند، زیرا هر دو دارای معنای حرفی‌اند.

۲۳۲ تا ۲۳۳؛ روحانی، ۲۲۴/۳)؛

ثانیاً قیاس اطلاق علت به وجوب، مع الفارق است؛ زیرا واجب نفسی در تمام احوال، واجب است و برخلاف واجب غیرى محتاج بیان زائد نیست؛ لذا اطلاق صیغه وجوب، حمل بر واجب نفسی می شود. علت منحصره و غیر منحصره هر دو محتاج بیان زائدند؛ زیرا سنخ و حقیقت آنها واحد است و تغایرشان در صفتی خارج از حقیقت علیت است؛ بنابراین مادامی که قرینه معینه ای نباشد، اطلاق علیت بر هیچ یک حمل نمی شود و مجمل خواهد بود (آخوند خراسانی، ۲۳۳).

همچنین می توان ایراد گرفت که جایگاه اطلاق با تقریب مذکور، شرط است نه ادات شرط و نیفزودن عدل یا جزء العلة ارتباطی با اطلاق ادات ندارد؛ بنابراین استدلال مستقلى نیست.

در نقد دو پاسخ اول می توان گفت:

پاسخ نخست جدلی و مبنایی است، زیرا طبق قول وضع عام و موضوع له خاص در معنای حرفی وارد است، ولی بر مبنای مستشکل (آخوند خراسانی) که وضع و موضوع له را عام می داند، اطلاق و تقييد در معنای حرفی امکان جریان دارد.^۱

نسبت به پاسخ دوم نیز پذیرفته است که علت منحصره و غیر منحصره هر دو از یک حقیقت اند، ولی در خصوصیاتشان متفاوت اند. اگر مراد مستشکل از اختلاف سنخ، اختلاف در حقیقت باشد؛ اطلاق، متوقف بر آن نیست و اگر مراد اختلاف در خصوصیات باشد؛ اطلاق متوقف بر آن است، زیرا ملاک تمسک به اطلاق، احتیاج یک طرف به بیان زائد و عدم احتیاج طرف مقابل است، حتی اگر در ماهیت یکسان باشند.

۲. اطلاق کلامی فعل شرط: در جمله شرطیه در صورتی که متکلم در مقام بیان باشد، اگر شیء و قید دیگری در علیت دخیل بود، باید بیان می کرد؛ لذا با تمسک به اطلاق استناد جزا به شرط، شرط بر علیت منحصره حمل می شود، یعنی نه علت سابق وجود دارد نه علت هم عرض، بلکه فقط شرط مذکور مؤثر تام است، چنان که اطلاق وجوب بر وجوب تعیینی حمل می شود (آخوند خراسانی، ۲۳۳، ۲۳۴).

لازم است توجه شود که تمسک به مقتضای اطلاق به چند صورت تبیین شده است (آخوند خراسانی، ۲۳۳، ۲۳۴) و دارای شباهت زیادی هستند، لذا بسیاری از اصولیان در بیان تفاوت میان آنها تلاش کرده اند.^۲ به باور نگارندگان، تفکیک میان برخی از آنها موجب تکلف است و تفاوت روشنی میان آنها وجود

۱. در مقابل، کسانی که قائل به جزئیت معنای هیئت شده اند، نمی توانند برای مفهوم شرط قائل به انتفای سنخ الحکم شوند و باید راه حلی ارائه کنند. نک: مقاله ناکارآمدی نظریه مشهور در توجیه تعلیق سنخ حکم در باب مفهوم شرط (محمدرسول آهنگران و دیگران، پژوهش های فقهی، ۱۳۹۱).

۲. نک: منتقى الاصول، ۲۳۲/۳؛ درس خارج اصول فاضل لنکرانی، جلسه ۷، ۸۴/۶/۲۸؛ حاشیه فوجانی بر کفایه، ۴۳۲/۱؛ حقائق الاصول، ۴۵۳/۱؛ نهایه النهایه، ایروانی، ۲۵۸/۱؛ منتهی الدرایه، ۳۲۹/۳.

ندارد (طباطبایی، حاشیه الكفایة، ۱/۱۵۵؛ فاضل لنکرانی، جلسه ۸، تاریخ ۱۳۸۴/۶/۳۰).

این استدلال چنین رد شده است:

اولاً قیاس علت به وجوب، باطل است؛ زیرا سنخ علت منحصره غیر از علت غیر منحصره نیست و تأثیرشان در مشروط یکسان است. به بیان دیگر ثبوتاً تفاوتی ندارند تا اثباتاً در تمسک به اطلاق تفاوت داشته باشند. احتیاج علت غیر منحصره به بیان زائد (عطف شیء دیگر) ربطی به ماهیت علیت ندارد، بلکه تعدد علت را می‌رساند و اطلاق، احتیاج به بیان زائیدی که دخیل در ماهیت علت و شرط باشد را نفی می‌کند، نه هر بیان زائیدی. اطلاق شرط فقط دلالت بر ماهیت علیت دارد؛ چون منشأ تقسیم علت به منحصره و غیر منحصره، وحدت و تعدد علت است نه طبیعت مجرد علت و طبیعت مقید علت، درحالی که واجب تعیینی سنخاً غیر از واجب تخییری است و در واقع دو نحوه از طبیعت واجب‌اند؛ لذا اطلاق صیغه واجب حمل بر بیان واجب تعیینی می‌شود (آخوند خراسانی، ۲۳۴).

ثانیاً بر فرض پذیرش قیاس مذکور نیز دلالت بر علیت منحصره به قرینه خاص است و چنین دلالتی، مفهوم محل نزاع را ثابت نمی‌کند (همو).

محقق نایینی، این اشکال را متوجه اطلاق جزا دانسته، درحالی که جایگاه اطلاق مورد تمسک در این وجه، شرط است نه جزا. محقق خراسانی گمان کرده که جایگاه اطلاق، جزا است؛ زیرا در رد این وجه، ترتب جزا را ذکر کرده و می‌گوید: سنخ ترتب معلول بر علت منحصره با ترتب معلول بر علت غیر منحصره یکسان است، درحالی که از طرفی جایگاه اطلاق، شرط است و از طرف دیگر، سنخ تقیید به یک شیء با تقیید به یکی از دو شیء (به صورت علی البدل) متفاوت است^۱ (نایینی، اجودالتقریرات، ۴۱۹/۱؛ خویی، مصباح الاصول، ۲۷۴/۱؛ خویی، محاضرات، ۷۳/۵).

ثالثاً بر فرض پذیرش کبرای استدلال (اطلاق شرط کاشف از انحصار علت است)، صغرای آن (اطلاق شرط) به ندرت محقق می‌شود؛ زیرا احراز مقدمات اطلاق مشکل است، به صورتی که متکلم هم در مقام بیان تمام المؤثر (همه قیده‌های یک علت) بوده تا علیت تامه ثابت شود و هم در مقام بیان ما هوالمؤثر (هر چیزی که علت هست) باشد تا علیت منحصره ثابت شود (آخوند خراسانی، ۲۳۳؛ نایینی، فوائد الاصول، ۴۸۱/۲).

همچنین محقق نایینی افزوده است: مقدمات حکمت فقط در مجعولات شرعی جاری می‌شوند، درحالی که علیت و شرطیت، مجعول شرعی نیستند؛ لذا به اطلاق شرط نمی‌توان تمسک کرد (نایینی، فوائد الاصول، ۴۸۱/۲).

۱. محقق نایینی در جای دیگر اشکال دیگری را نیز بر وجه چهارم مطرح کرده است. نک: اجودالتقریرات ۴۱۷/۱.

در رد مدعای نایینی می‌توان گفت: جریان مقدمات حکمت اختصاصی به مجعولات ندارد و در بیشتر موارد، به اطلاق مطلق غیر مجعول نیز تمسک می‌شود. مانند: إن أفطرت فاعتق رقبة؛ از آنجاکه هیئت اُعتق و نیز شرط (أفطرت) و نیز ماده اُعتق نمی‌توانند، محل تمسک باشند؛^۱ لذا موضوع تمسک منحصر در اطلاق کلمه رقبة است، درحالی‌که از مجعولات شرعی نیست (خمینی، تنقیح الاصول، ۲/۲؛ همو، مناہج الوصول، ۱۸۶/۲).

۳. **اطلاق شرط:** متفاهم عرفی از قضیه شرطیه از نوع جعلی و تشریحی، تقیید جزا به وجود شرط است و سنخ تقیید به یک شیء، متفاوت از تقیید به یکی از دو شیء (به صورت علی‌البدل) می‌باشد؛ لذا اگر مولا آن را معتبر می‌دانست، در مقام بیان باید خصوصیت را در شرط ذکر می‌کرد؛ بنابراین عدم تقیید جزا به چیزی به جز شرط مذکور، دلیل بر انحصار علیت می‌شود (نایینی، اجودالتقریرات، ۴۱۸/۱ تا ۴۱۹؛ خویی، مصباح الاصول، ۲۷۴/۱؛ همو، محاضرات، ۷۳/۵).

این تقریب از سوی محقق نایینی ارائه شده است.

محقق خویی در پاسخ به این استدلال، یک اشکال نقضی و چند اشکال حلّی وارد کرده است:

اشکال نقضی: اگر اطلاق شرط دال بر انحصار علت بود، باید در هر وصف و قیدی که مطلق است ملتزم به مفهوم وصف و لقب می‌شدیم؛ زیرا موضوع حکم مهم است و شرط خصوصیتی ندارد (خویی، مصباح الاصول، ۲۷۴/۱؛ همو، محاضرات، ۷۳/۵).

به نظر می‌رسد این اشکال وارد نیست؛ زیرا محقق نایینی در آغاز بحث، قضایای شرطیه‌ای را که بیانگر تحقق موضوع‌اند، از نزاع خارج کرده است و وصف و لقب نیز در حکم قید محقق موضوع هستند.

اشکال حلّی اول: بر فرض اگر در مقام بیان بودن متکلم احراز شود، به اطلاق می‌توان تمسک کرد، ولی این امر احرازشدنی نیست؛ چون ترتب جزا بر شرط منحصر با ترتب بر شرط غیر منحصر از یک سنخ اند و تفاوتی ندارند. تمسک به اطلاق، انحصار را ثابت نمی‌کند؛ زیرا متکلم در مقام بیان ترتب جزا بر شرط است نه بیان اینکه این شرط برای این جزا است، به عبارت دیگر در مقام بیان شرطیت شرط است نه بیان اینکه شرط چیست (خویی، مصباح الاصول، ۲۷۵/۱).

اشکال حلّی دوم: مقتضای اطلاق، ثبوت حکم برای سهم خاصی از طبیعی است (نه مطلق طبیعی) نه انتفای حکم با انتفای آن سهم خاص، درحالی‌که مقتضای انحصار، ثبوت حکم برای مطلق طبیعی و انتفای حکم با انتفای طبیعی است؛ بنابراین لازمه اطلاق حکم غیر از لازمه انحصار حکم به شرط است (که درصدد اثبات آن بودیم) (خویی، محاضرات، ۷۴/۵).

۱. نک: تنقیح الاصول، ۲۸۳/۲؛ مناہج الوصول، ۱۸۶/۲.

در رد این اشکال می‌توان گفت: اصالة الاطلاق، هر چیزی را که محتاج بیان زائد باشد، نفی می‌کند؛ چه جزء موضوع باشد (که نفی آن موجب تعین است)؛ چه بدیل مستقل (که نفی آن موجب انحصار است). بنابراین هم عدم ثبوت حکم برای مطلق طبیعی استفاده می‌شود که مفهوم حداقلی است، هم «انتفاء عند الانتفاء» که معلول انحصار است، فهمیده می‌شود.

اشکال حلّی سوم: متکلم در مقام بیان شرط به صورت مؤثر فعلی نیست، بلکه در مقام بیان تأثیر شرط به نحو مقتضی و ترتب مفاد جزا است؛ لذا نمی‌توان به اطلاق آن تمسک کرد.

همچنین بعید است که مراد قائلان به مفهوم، این وجه باشد؛ چون به ندرت واقع می‌شود که متکلم بدون قرینه خاص در مقام بیان علت منحصره باشد و از طرف مقابل، بیان با قرینه خاص نیز هرچند زیاد است ولی خارج از نزاع است و تمسک به اطلاق در آن ثمری ندارد (خویی، محاضرات، ۷/۵ تا ۷۶۷). علاوه بر این نظر محقق نایینی در جای دیگر، تمسک به اطلاق شرط را نقض می‌کند؛ زیرا تصریح کرده که مقدمات حکمت فقط در مجعولات شرعی جاری می‌شوند و شرط، مجعول نیست (نایینی، فوائد الاصول، ۲/۴۸۳).

۴. **اطلاق شرط و ملازمه اثبات و ثبوت:** از یک سو ادات شرط و قضیه شرطیه برای ترتب جزا بر شرط وضع شده‌اند و تفریع جزا بر شرط، دلالت بر علیت شرط در مقام ثبوت دارد و از سوی دیگر اطلاق احوالی شرط مقتضی آن است که ترتب جزا بر شرط، ترتب بر علت منحصره باشد؛ چون عدم ذکر شرط دیگر در مقام اثبات، کاشف از عدم علت دیگر (نه علت سابق و نه مقارن) در مقام ثبوت است؛ زیرا اصل بر تطابق مقام اثبات و ثبوت است (خویی، محاضرات، ۷/۵؛ صدر، دروس، ۳/۱۲۸؛ همو، بحوث، ۳/۱۶۵).

در پاسخ به این وجه گفته‌اند:

اولاً انحصار از اطلاق احوالی شرط فهمیده نمی‌شود؛ زیرا وجود محتمل علت تامه دیگری که متضاد با شرط باشد (یعنی جمع‌شدنی با شرط نیست و نبود آن برای تأثیر شرط لازم است) منافی با اطلاق احوالی شرط نیست؛ زیرا اجتماع شرط با آن از احوال شرط نیست (صدر، دروس، ۳/۱۲۸؛ همو، بحوث، ۳/۱۶۶).

ثانیاً تفرع ثبوتی منحصر در علت و معلول نیست تا تفریع، کاشف از علیت شرط در مقام اثبات باشد، بلکه تفریع میان جزء و کل و همچنین در متقدم و متأخر زمانی هم وجود دارد (صدر، دروس، ۳/۱۲۸ تا ۱۲۹؛ همو، بحوث، ۳/۱۶۶).

ثالثاً آنچه با اطلاق نفی می‌شود، جزء العلة بودن شرط است (قصور ذاتی)؛ یعنی ترتب جزا در جمیع

حالات است و وابسته به وجود جزء دیگر نیست، زیرا ظاهر جمله شرطیه، کفایت شرط در ایجاد جزا است. جزئیت به نحو علت ناقصه، منافی اطلاق است ولی جزئیت به نحو اجتماع و اقتران دو علت مستقل بر یک معلول (قصور عرضی) منافاتی با اطلاق ترتب ندارد (صدر، دروس، ۱۲۹/۳؛ همو، بحوث، ۱۶۶/۳).

رابعاً اگر مدلول جمله شرطیه، تلازم باشد، همه انشائی‌ها خبری می‌شوند و جمله شرطیه انشائیه وجود نخواهد داشت؛ برای مثال جمله «ان جاء زيد فاکرمه» به این شکل در می‌آید: مجيء زيد و وجوب اكرامه متلازمان (هاشمی شاهرودی، جلسه ۵۴۵).

خامساً مجرد تفریع و ترتب دلالتی بر مدعای مذکور ندارد؛ زیرا میان ترتب تالی بر مقدم در مقام اثبات و ترتب در مقام ثبوت، ملازمه وجود ندارد (خویی، مصباح الاصول، ۲۶۷/۱). به بیان دیگر، قضیه شرطیه تنها دلالت بر ثبوت ملازمه تالی و مقدم دارد و ترتب تالی بر مقدم مدلول قضیه شرطیه نیست، بلکه مفاهیم عرفی از سیاق شرطی است. همچنین ترتب معلول بر علت که محل مفهوم شرط است، اصلاً استفاده نمی‌شود (خویی، محاضرات، ۷۰/۵).

به نظر می‌رسد این اشکال مبنایی است و ادله انحصار علیت با فرض پذیرش مقدمات مذکور درباره ملازمه و ترتب، بحث می‌شوند.

سادساً لزوم تطابق میان مقام اثبات و ثبوت در جایی است که مقدار بیان شده (اثبات) بیشتر از مراد واقعی (ثبوت) باشد؛ زیرا عدم تطابق در این صورت منجر به اخلال به مقصود می‌شود. اگر چند شرط می‌توانند به شکل جایگزین، علت برای جزا واقع شوند و متکلم، یکی از آن‌ها را بیان کرده، در این صورت مقدار بیان شده کمتر از مراد ثبوتی است و اخلال به مقصود نخواهد بود؛ بنابراین از اصل تطابق میان اثبات و ثبوت، نمی‌توان انحصار علیت را استفاده کرد (مروی، جلسه ۹۴، ۹۵/۰۲/۰۶).

۵. اطلاق مقامی شرط: اگر متکلم در مقام بیان ماهو الشرط باشد (یعنی بنا دارد هر چیزی که علت و مؤثر در جزا هست را بیاورد و تمام علل سنخ الحکم را بیان کند) نه بیان شرطیت شرط (یعنی می‌خواهد بگوید: این شرط برای این جزا است نه صرف ترتب این جزا بر این شرط)، در این صورت سکوتش از بیان شرط دیگر و به عبارتی، اطلاق مقامی کاشف از انحصار شرط است (روحانی، ۲۳۳/۳، ۲۳۶، ۲۳۷؛ تبریزی، دروس، ۱۳۷/۳).

به نظر نگارندگان، وجه فوق از حیث کبریا صحیح است، ولی چنان‌که محقق روحانی اعتراف کرده تحقق اطلاق مقامی نادر است (روحانی، ۲۳۳/۳، ۲۳۶، ۲۳۷)؛ زیرا احراز مقام بیان در آن با اصالةالبیان معتبر نیست و باید به صورت وجدانی باشد که مشکل است و دلیلی بر اینکه استعمالات عرفی غالباً در

مقام بیان ماهوالشرط هستند، وجود ندارد.

۶. **اطلاق قضیه شرطیه:** ظاهر قضیه شرطیه آن است که خصوص مقدم به‌عنوان خودش، مؤثر باشد والا طبق مقتضای قاعده «لایصدر الواحد الا من الواحد» لازم می‌آید که عنوان جامع بین دو علت، مؤثر در تالی باشد که باطل است؛ بنابراین علت منحصره است (طباطبایی بروجردی، ۲۹۹؛ خمینی، تنقیح الاصول، ۲۸۴/۲؛ همو، مناهج الوصول، ۱۸۶/۲)

به نظر می‌رسد جامع بودن علت، به دقت عقلی است و عرف غافل از آن است (طباطبایی بروجردی، ۳۰). امام خمینی نیز همین را تأیید کرده و در رد این دلیل می‌گوید:
اولاً از قضیه شرطیه، علیت استفاده نمی‌شود؛ چه رسد به علیت منحصره.
ثانیاً قاعده مذکور در تکوینات جاری می‌شود، درحالی‌که علیت و معلولیت در مجعولات شرعی، تکوینی نیست. به بیان دیگر قیاس تشریح به تکوین باطل است.
ثالثاً در امثال ما نحن فیه، صغرای قاعده مذکور محقق نمی‌شود؛ زیرا جریان این قاعده شرایط خاصی دارد که در کتب فلسفه بررسی شده است.^۱

رابعاً مفهوم، ظهور عرفی است و راه استفاده احکام از قضایا، استظهار عرفی است نه دقت فلسفی (خمینی، تنقیح الاصول، ۲۸۴/۲؛ همو، مناهج الوصول، ۱۸۶/۲، ۱۸۷).

۷. **اطلاق جزا:** در صورتی که توقف و وابستگی در قضیه شرطیه تشریحی و قراردادی باشد (همان محل نزاع)، در ظاهر در مقام بیان تقیید جزا به وجود شرط است و از آنجا که جزا دائرمدار خصوص شرط مذکور شده و با عطف شیء دیگری مقید نشده است (چه با واو چه با او)،^۲ طبق اصل در مقام بیان بودن متکلم، مقدمات حکمت در ناحیه جزا جاری می‌شوند و در نتیجه، انحصار علیت ثابت می‌شود (نائینی، فوائداصول، ۴۸۲/۲، ۴۸۳؛ خوبی، مصباح الاصول، ۲۷۳/۱؛ همو، محاضرات، ۷۱/۵).

محقق نائینی در این وجه، مدعی شده است که مقدمات حکمت فقط در مجعولات شرعی جاری می‌شوند. شرط در قضیه شرطیه مجعول نیست و نمی‌توان به اطلاق شرط تمسک کرد، ولی جزا، مجعول است؛ زیرا جعل مسبب با فرض وجود سبب رخ داده است، لذا فقط به اطلاق جزا می‌توان تمسک کرد (نائینی، فوائداصول، ۴۸۱/۲، ۴۸۲).

نسبت به این استدلال ایراد گرفته شده که اطلاق در متعلق جزا، مفهوم مضیق را ثابت می‌کند نه آنچه را که قائلان به مفهوم ادعا می‌کنند. مثلاً اگر منطوق، وجوب مطلق اکرام است، در مفهوم هم باید وجوب

۱. نک: علامه طباطبایی، *نهایة الحکمه*، ۲۱۴؛ مصباح یزدی، *آموزش فلسفه*، ۲ تا ۳۷۴.

۲. عطف شیء دیگر به وسیله واو دال بر علت تامه نبودن است؛ یعنی دخل شیء دیگر علی نحو الاشتراک و عطف به وسیله او دال بر علت منحصره نبودن است؛ یعنی دخل شیء دیگر علی نحو الاستقلال.

مطلق اکرام منتفی شود نه مطلق وجوب اکرام (صدر، بحوث، ۱۷۸/۳).

به نظر می‌رسد این اشکال وارد نیست؛ زیرا اطلاق در متعلق جزا دو گونه است:

۱. اطلاق قبل از تعلیق جاری شود و موضوع تعلیق باشد: در این صورت، سنخ حکم معلق است؛ یعنی مطلق وجوب اکرام، معلق بر معیء زید است، لذا مفهوم (انتفای مطلق وجوب) ثابت می‌شود و همین نوع منظور محقق نایینی است.

۲. اطلاق بعد از تعلیق جاری شود: در این صورت، از اطلاق تعلیق (عدم ذکر قید بالضيافة مثلا) استفاده می‌شود (صدر، بحوث، ۱۷۸/۳، ۱۷۹).

همچنین امام خمینی دلیل محقق نایینی را تقریب مستقلى از اطلاق ندانسته و اشکالات مذکور در

تقریب اطلاق شرط را در اینجا نیز وارد می‌داند (تنقیح الاصول، ۲۸۳/۲).

امام خمینی در جای دیگر می‌افزاید: محل تمسک به اطلاق، صورت شک در تمام الموضوع یا جزء الموضوع بودن شیء است، ولی در ما نحن فیه که شک در دخیل بودن شیء مستقل است، تمسک به اطلاق مردود است؛ زیرا عطف با او (جزء الموضوع) سبب تقیید می‌شود نه عطف با او (موضوع مستقل)؛ بنابراین با اصالة الاطلاق، تمام الموضوع بودن علت ثابت می‌شود نه انحصار آن (مناهج الوصول، ۱۸۴/۲). لازم است توجه شود که دیدگاه محقق نایینی در کتاب فوائد الاصول (۴۸۳/۲) که تقریرات دوره اول درس وی توسط محمدعلی کاظمی می‌باشد، آن است که مقدمات حکمت در جزا جاری می‌شود؛ زیرا محل اطلاق باید مجعول شرعی باشد. در اجود التقریرات (۴۱۹/۱) که تقریرات دوره دوم درس وی توسط ابوالقاسم خوبی است به اطلاق شرط تمسک کرده است. از آنجاکه امام خمینی در زمان تدریس و تألیف، کتاب نخست را در اختیار داشته است، لذا تمسک به اطلاق جزا را دیدگاه برگزیده مرحوم نایینی دانسته و به آن اشکال کرده است (فاضل لنکرانی، جلسه ۹، ۸۴/۷/۲).

به نظر می‌رسد اشکال امام خمینی وارد نیست و تقریب اطلاق جزا، تنها راه کارآمد در اثبات انحصار

علیت به شمار می‌آید و دلیل مستقلى است.

اشکال دوم ایشان نیز مردود است؛ زیرا اولاً بر فرض پذیرش، بر اطلاق شرط نیز وارد است و اختصاصی به اطلاق جزا ندارد؛ ثانیاً مقصود از تقیید در اینجا، معنای مصطلح قیدزدن موضوع نیست، بلکه هر چیزی محتاج بیان زائد باشد؛ چه با او عطف شود چه با او، قید به شمار می‌آید.

نگارندگان بر این باورند که باید میان جایگاه‌های اطلاق تفصیل داد:

۱. اگر جایگاه اطلاق، شرط باشد متعلق تقیید نیز شرط خواهد بود و تقیید شرط به معنای دخل شیء

دیگر در تأثیر و علیت شرط است. در این صورت اصالة الاطلاق دخل قید دیگر در شرط را نفی می‌کند.

اطلاق در شرط هم می‌تواند قیام شیء در جای شرط را نفی کند؛ یعنی قیام شیء دیگر هم تقیید شرط است، ولی جهت اول و قدر متیقن تقیید شرط، جهت دخل قید است؛ لذا ظهور اطلاق هم در عدم دخل آن خواهد بود. ظهور در جهت دوم (قیام شیء دیگر) زائد بوده و محتاج اثبات در مقام بودن از آن جهت است؛ یعنی باید متکلم از جهت ماهو الشرط (هر چه علت هست) در مقام بیان باشد، ولی از طرفی احراز آن مشکل است و از طرف دیگر اشکالات متعددی نسبت به تقریب‌های مختلف از اطلاق شرط وارد شده است؛ لذا از تمسک به اطلاق شرط صرف نظر می‌شود.

نتیجه اینکه کنار گذاشتن اطلاق شرط از جهت اشکال مطرح شده از سوی محقق نایینی نیست؛ زیرا چنان‌که ذیل وجه چهارم بیان شد، جریان مقدمات حکمت، اختصاصی به مجعولات شرعی ندارد.

۲. اگر جایگاه اطلاق، جزا (مشروط) باشد متعلق تقیید نیز جزا خواهد بود. قضیه شرطیه به معنای تقیید جزا به وجود شرط است و تقیید جزا به معنای توقف تحقق جزا بر هر علت مستقل است؛ یعنی شیء ای دخیل در وجود جزا است. وقتی متکلم در مقام بیان باشد و فقط شرط مذکور را بیاورد به این معنا است که جزا را با شیء دیگری تقیید زده است (با عطف به او یا او) و جزا دایر مدار وجود و عدم خصوص شرط مذکور است. در این صورت اصالة الاطلاق، دخل شیء دیگر در جزا را نفی می‌کند و لازمه آن، نفی قیام شیء دیگر در جای شرط است که مفید انحصار علیت می‌باشد، بنابراین جایگاه اطلاق مورد تمسک باید جزا باشد نه شرط.

به باور نویسندگان، اشکالات وارد بر اطلاق شرط بر اطلاق جزا وارد نمی‌شود و این وجه فقط از جهت احراز در مقام بیان بودن با مشکل روبه‌رو است، ولی از آنجا که اطلاق ادعاشده، کلامی است و در آن سیره معتبر عقلایی بر اصالة البیان جاری است، این مشکل برطرف می‌شود؛ بنابراین مقدمات حکمت در ناحیه جزا شده و در نتیجه، انحصار علیت شرط ثابت می‌شود.

در این وجه، اثبات سنخ حکم نیز مصون از مناقشات است؛ زیرا از طرفی جمله شرطیه برای تعلیق بر منشأ حکم به کار برده می‌شود و از طرف دیگر، اطلاق جزا ظهور در این دارد که سنخ جزا اراده شده؛ چون فرد خاصی ذکر نشده است. بدین ترتیب شرط، منشأ منحصر برای سنخ حکم جزا خواهد بود و مفهوم شرط ثابت می‌شود.

شواهد بر وجود مفهوم

علاوه بر تمسک به ادله فوق، به مواردی از آیات و روایات نیز استشهد شده است^۱ که از باب نمونه به شماری اشاره می‌شود:

۱. استدلال امام صادق(ع) به مفهوم کلام امیرالمؤمنین(ع):

عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الشَّاةِ تُذْبِحُ فَلَا تَحْرُكُ وَ يُهْرَاقُ مِنْهَا دَمٌ كَثِيرٌ عَمِيPTُ فَقَالَ لَا تَأْكُلُ إِنَّ عَلِيًّا (ع) كَانَ يَقُولُ إِذَا رَكَضَتِ الرَّجُلُ أَوْ طَرَفَتِ الْعَيْنُ فَكُلْ؛ ابوبصير می‌گوید: از امام صادق درباره گوسفندی که ذبح شده و تکان نخورده و خون بسیاری از آن ریخته است، پرسیدم. حضرت فرمودند: از گوشت آن تناول نکن؛ چراکه علی(ع) همواره می‌فرمودند: اگر پا یا چشم حیوان ذبح‌شده تکان خورد از گوشت آن تناول کن (طوسی، ۵۷/۹، ۵۸؛ حرعاملی، وسائل الشیعة، ۲۴، باب ۱۲ از ذبائح، ح ۱).

منطوق کلام امیرالمؤمنین(ع) حلیت اکل و مفهوم آن حرمت است و امام صادق(ع) در پاسخ به پرسش ابوبصیر به مفهوم کلام حضرت امیر(ع) استدلال کرده‌اند (خویی، مصباح الاصول، ۲۷۱/۱).

بر این شاهد ایراد گرفته‌اند که اولاً انتفاء به نحو سالبه جزئیة برای این مقدار کافی است؛ زیرا این مقدار، لازمه عقلی منطوق است و از جهت شرطیه بودن قضیه نیست. رکض رجل و تحریک عین اماره بر مرتبه‌ای از حیات‌اند و پایین‌تر از این مرتبه کافی نیست؛ زیرا لازمه عقلی اخذ مرتبه بالاتر، عدم کفایت مرتبه پایین‌تر است، حتی اگر جمله وصفیه یا حملیه بود (هاشمی شاهرودی، جلسه ۵۴۲).

ثانیاً این روایت ظاهر است در ارشاد به شرط بودن حرکت (در زمان ذبح) در حلیت، هر چند به سبب احراز حال ذبح باشد. تمامیت استدلال امام(ع) متوقف بر مفهوم‌گیری نیست (شهدی‌پور، ۳۱۳/۴).

۲. استدلال امام صادق(ع) به مفهوم آیه شریفه:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: لَا يَنْبَغِي أَنْ يَتَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْحُرُّ الْمَمْلُوكَةَ الْيَوْمَ إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ حَيْثُ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ «وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا» (نساء/۲۵) وَالطَّوْلُ الْمَهْرُ وَ الْمَهْرُ الْحُرَّةُ الْيَوْمَ مَهْرُ الْأَمَةِ أَوْ أَقْلُ؛ امام صادق(ع) فرمودند: در این زمان شایسته نیست مرد حرّ با کنیز ازدواج کند، ازدواج حرّ با کنیز زمانی روا است که خداوند فرمود: هرکس توان مهریه زن حرّ را ندارد با کنیز ازدواج کند ولی در این زمان، مهر زن حرّ با کنیز برابر یا کمتر از آن است (کلینی، ۳۶۰/۵؛ حرعاملی، وسائل الشیعة، ۵۰۸/۲۰، باب ۴۵ از مایحرم بالمصاهرة، ح ۵).

امام صادق(ع) در مقام تعلیل عدم شایستگی نکاح حرّ با امة به مفهوم شرط آیه شریفه «نساء: ۲۵»

۱. نک: محمدتقی اصفهانی در هدایه المسترشدين (۴۳۲ تا ۴۲۸/۳) و یوسف بحرانی در الحقائق الناضرة (۵۸/۱، ۵۹) و عبدالله شبر در الاصول الاصلية (۴ تا ۱۳۹) به مفهوم شماری از آیات (انبیاء: ۶۳؛ بقره: ۲۰۳، ۱۸۵؛ نساء: ۳۵، ۱۰۱، توبه: ۸۰) و روایات، استشهد کرده‌اند.

تمسک کرده‌اند.

ولی به نظر می‌رسد ایراداتی بر این شاهد وارد است: اولاً معلوم نیست واژه «لاینبغی» ظهور در حرمت داشته باشد تا انتفای حکم جواز (در منطوق) محسوب شود، بلکه لاینبغی به معنای وجه‌نداشتن و بی‌موردبودن این کار است نه حرمت و نه حتی کراهت؛ ثانیاً انتفای شخص حکم برای این استفاده امام کافی است؛ ثالثاً قضیه شرطیه مذکور در آیه، خارج از انواع قضایای محل نزاع است؛ زیرا اسلوب آیه در مقام ارائه راه چاره و بیان موضوع برای کسانی است که قدرت بر مهریه زوجه حره ندارند و تعلیق جواز نکاح با آیه بر عدم استطاعت بر نکاح حره اراده نشده است.

۳. تمسک امام صادق(ع) به مفهوم آیه شریفه:

قَالَ الصَّادِقُ(ع) وَاللَّهِ مَا فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ وَمَا كَذَبَ إِبرَاهِيمُ فَقِيلَ وَكَيْفَ ذَلِكَ قَالَ إِنَّمَا قَالَ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا إِنْ نَطَقَ وَإِنْ لَمْ يَنْطِقْ فَلَمْ يَفْعَلْ كَبِيرُهُمْ هَذَا شَيْئاً؛ امام صادق(ع) فرمودند: به خدا سوگند نه بزرگ بت‌ها کاری انجام داد و نه ابراهیم(ع) دروغ گفت. پرسیده شد: این چگونه ممکن است؟ حضرت فرمودند: ابراهیم به آنان گفت: بزرگ بت‌ها آن کار را انجام داده اگر سخن بگویند؛ پس اگر سخن نگفت، کاری انجام نداده است (قمی، ۷۲/۲؛ شبر، ۳۹).

برخی از موافقان مفهوم شرط در آیه شریفه «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (انبیاء: ۶۳) ادعا کرده‌اند که اگر قائل به مفهوم نشویم، کذب حضرت ابراهیم(ع) منتفی نمی‌شود، لذا امام(ع) برای نفی کذب وی از مفهوم شرط آیه استفاده کرده است.

ولی می‌توان گفت که در این مورد، احتمال وجود بدل در جای شرط نمی‌رود، به‌خصوص که امری محال (نطق بت) شرط قرارگرفته که ظاهر در عدم صدور فعل از کبیرهم است (شهیدی‌پور، ۳۱۶/۴).

نقد کلی شواهد فوق

اولاً در برخی موارد، ظهور «انتفاء عند الانتفاء» ناشی از مناسبت حکم و موضوع یا مقام تحدید یا تعیین (ظهور رفتاری) یا علیت تامه شرط است و متوقف بر مفهوم شرط نیست (شهیدی‌پور، ۳۱۴/۴ تا ۳۱۹)؛

ثانیاً اگر در این موارد ظهور قضیه شرطیه در مفهوم را بپذیریم، از جهت قرینه خاصه‌اند (تصریح امام به حکم) و چنان‌که گفته شد این‌گونه موارد از محل نزاع خارج‌اند.

ثالثاً استعمال در مقام مفهوم‌گیری، دلالتی بر منشأ ظهور چه وضع باشد و چه اطلاق ندارد.

نتیجه

پس از ذکر عمده ادله و شواهد موافقان مفهوم شرط و اعتبارسنجی و نقد تفصیلی آن‌ها، روشن می‌شود که اکثر ادله این دسته اعم از عقلی و وضعی و اطلاقی، خدشه‌پذیرند و فقط تمسک به اطلاق جزا که از سوی محقق نایینی ارائه شده و نگارندگان اصلاح و تکمیل کرده‌اند، کارآمد بوده و از مناقشات به دور است و باتوجه به آن ظهور قضیه شرطیه در مفهوم مصطلح که به معنای انتفای کلی سنخ حکم جزا در صورت انتفای شرط است، در نهایت صحت و قوت است و انکارشدنی نیست؛ از این رو ادعای ناکارآمدی طریق انحصار علیت برای اثبات مفهوم شرط و انتفای سنخ حکم، بی اعتبار است.

منابع

قرآن کریم

- ابن حزم، علی بن احمد، الإحکام فی اصول الأحکام، چاپ اول، قاهره: دارالحدیث، ۱۴۱۹ق.
- اصفهانى، محمدتقی، هدایة المسترشدين، چاپ اول، قم: اسلامی، ۱۴۲۹ق.
- اصفهانى، محمدحسین، نهاية الدراية، چاپ اول، قم: آل البيت، ۱۴۱۴ق.
- انصارى، مرتضی بن محمدامین، مطارح الانظار، چاپ دوم، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۳۸۳.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، کفایة الاصول، چاپ دوم، قم: اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- آمدی، علی بن محمد، الإحکام فی اصول الأحکام، چاپ اول، ریاض: دارالصمیعی، ۱۴۲۴ق.
- باجی، سلیمان بن خلف، إحکام الفصول فی احکام الاصول، چاپ دوم، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
- باقلانی، محمدبن طیب، التقرب و الارشاد، چاپ اول، بیروت: الرسالة، ۱۴۰۸ق.
- بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة، چاپ اول، قم: اسلامی، ۱۴۰۵ق.
- بهبهانی، محمدباقر بن محمداکمل، الفوائد الحائریة، چاپ دوم، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۴ق.
- تبریزی جواد، دروس فی مسائل علم الاصول، چاپ اول، قم: دارالصدیقة الشهیدة، ۱۴۲۹ق.
- _____، درس خارج اصول، جلسه ۳۱۶ و ۳۱۷، نرم افزار نور، مجموعه آثار آیت الله تبریزی، قم: مؤسسه تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- حائری اصفهانى، محمدحسین، الفصول الغروية، چاپ اول، قم: دار احیاء العلوم الاسلامیة، ۱۴۰۴ق.
- حائری، عبدالکریم، درالفوائد، به تقریر محمد فشارکی، چاپ پنجم، قم: اسلامی، ۱۴۰۸ق.
- حرعاملی، محمدبن حسن، الفوائد الطوسیة، چاپ اول، قم: چاپخانه علمی، ۱۴۰۳ق.
- _____، وسائل الشیعة، چاپ اول، قم: آل البيت، ۱۴۰۹ق.
- حسینی شیرازی، محمدحسن، تقریرات المجدد الشیرازی، به تقریر علی روزدری، چاپ اول، قم: آل البيت،

۱۴۱۴ق.

خمینی، روح الله، تنقیح الاصول، به تقریر حسین تقوی اشتهاردی، چاپ اول، تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ق.

_____، مناهج الوصول، چاپ اول، قم: مؤسسه نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۵ق.

خویی ابوالقاسم، محاضرات فی اصول الفقه، به تقریر فیاض، چاپ اول، قم: اسلامی، ۱۴۲۱ق.

_____، مصباح الاصول، به تقریر واعظ بهسودی، چاپ اول، قم: داوری، ۱۴۲۲ق.

دانش فر، مجید، «تقریبی جدید از مفهوم شرط»، لوح پژوهشی ذکری، ش ۵۰، قم: مدرسه فقهی امام محمدباقر(ع)، سایت <https://fa.mfeb.ir>، صص ۱ تا ۵، بی تا.

روحانی، محمدحسین، منتقى الاصول، به تقریر عبدالصاحب حکیم، چاپ اول، قم: دفتر آیت الله روحانی، ۱۴۱۳ق.

شبر، عبدالله، الاصول الاصلية والقواعد الشرعية، چاپ اول، قم: مكتبة المفید، ۱۴۰۴ق.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، تمهید القواعد، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۶ق.

شهیدی پور، محمدتقی، أبحاث اصولية، سایت <http://www.shahidipoor.ir>

صاحب معالم، حسن بن زین الدین، معالم الاصول، چاپ دوازدهم، قم: اسلامی، ۱۴۱۷ق.

صدر، محمدباقر، بحوث فی علم الاصول، به تقریر هاشمی شاهرودی، چاپ سوم، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۱۷ق.

صدر، محمدباقر، دروس فی علم الاصول، ج ۳، چاپ دوم، قم: مرکز بحث و دروس تخصصی شهید صدر، ۱۴۲۴ق.

صدرالشریعه ثانی، عبیدالله بن مسعود، التوضیح فی حل غوامض التنقیح، قاهره: صبیح، ۱۳۷۷ق.

طباطبایی بروجردی، محمدحسین، نهاية الاصول، به تقریر حسینعلی منتظری، چاپ اول، تهران: تفکر، ۱۴۱۵ق.

طباطبایی، محمدبن علی، مفاتیح الاصول، چاپ اول، قم: آل البيت، ۱۲۹۶ق.

طباطبایی، محمدحسین، حاشیة الكفاية، چاپ اول، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، بی تا.

_____، نهاية الحکمة، چاپ هفدهم، قم: اسلامی، ۱۴۲۴ق.

طوسی، محمدبن حسن، تهذیب الأحکام، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.

عراقی ضیاءالدین، مقالات الاصول، چاپ اول، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۴ق.

_____، نهاية الافکار، به تقریر محمدتقی بروجردی، چاپ اول، قم: اسلامی، ۱۴۰۵ق.

علم الهدی، علی بن حسین، الذریعة الی اصول الشریعة، به تحقیق ابوالقاسم گرجی، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.

غزالی، محمدبن محمد، المستصفی من علم الاصول، چاپ اول، بیروت: مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۷ق.

فاضل لنکرانی، محمدجواد، درس خارج اصول، جلسه ۷ تا ۱۰، تاریخ ۸۴/۶/۲۸ تا ۸۴/۷/۳، سایت <http://fazellankarani.com>

قوچانی، علی، تعلیقه القوچانی علی کفایة الاصول، چاپ اول، قم: بی نا، ۱۴۳۰ق.

قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، به تقریر موسوی جزائری، چاپ سوم، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، چاپ چهارم، تهران: اسلامی، ۱۴۰۷ق.

مددی، سید محمود، درس خارج اصول، جلسه ۶۲ تا ۶۹، تاریخ ۹۴/۱۰/۲۹ تا ۹۴/۱۱/۱۰، به تقریر احسان جمشیدی، سایت https://fa.mfeb.ir/taqrir_cat/mg1/

مروی، جواد، درس خارج اصول، جلسه ۹۴ تا ۹۶، تاریخ ۹۵/۲/۶ تا ۹۵/۲/۸، سایت <http://ostadmarvi.ir/> مشکینی، ابوالحسن، حاشیه الكفایة، چاپ اول، قم: لقمان، ۱۴۱۳ق.

مصباح، محمد تقی، آموزش فلسفه، چاپ چهارم، قم: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.

میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، قوانین الاصول، چاپ اول، بیروت: دارالمرتضی، ۱۴۳۰ق.

نایینی، محمد حسین، اجودالتقریرات، به تقریر ابوالقاسم خوبی، چاپ اول، لبنان: عرفان، ۱۳۵۲ق.

_____، فوئد الاصول، به تقریر محمد علی کاظمی، چاپ اول، قم: اسلامی، ۱۳۷۶.

نراقی، احمد، مناهج الاحکام (مخطوط)، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، بی تا.

نسفی، عبدالله بن احمد، کشف الأسرار فی شرح المنار، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۶ق.

هاشمی شاهرودی، سید محمود، درس خارج اصول، جلسه ۵۳۳ تا ۵۴۸، تاریخ ۹۴/۱/۱۶ تا ۹۴/۲/۲۰، سایت <http://www.hashemishahroudi.org>